

پسر کهکشانی

۱۲

ری اورایان • ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان



دردسر دوقلوها

دردسر دوقلوها

ری اورایان

تصویرگر: کالین جک

ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۸/۸۴۰

چاپ اول: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۰-۲

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

سرشناسه: اورایان، ری O'Ryan, Ray
عنوان و نام پدیدآور: دردسر دوقلوها/ ری اورایان;
تصویرگر کالین جک: ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان.
مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص. / فرست: زاگ پسر کهکشان؛ ۱۲
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۰-۲
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیبا / یادداشت: عنوان اصلی:
Operation twin trouble, First Little Simon hardcover. ۲۰۱۵.
یادداشت: گروه سنی: ج. / موضوع: داستان‌های علمی - Science fiction
موجودات فرازمینی -- داستان / موضوع: Fiction -- Extraterrestrial beings
شناسه افزوده: جک، کالین، تصویرگر Jack, Colin
شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، ۱۳۶۴ - مترجم
رده بندی دیویی: ۶/۸۱۲ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۶۵۵۹

فهرست

- فصل ۱: وقت بازی است! ۵
- فصل ۲: سفر به سیاره‌ی آبگین ۱۹
- فصل ۳: آبگین آینه‌وار ۲۹
- فصل ۴: گروه دوقلوهای آوازخوان! ۴۵
- فصل ۵: راه طولانی بازگشت ۶۱
- فصل ۶: خرید لذت‌بخش ۷۱
- فصل ۷: عملیات دردسر دوقلو ۸۵
- فصل ۸: مرحله‌ی دوم عملیات ۹۵
- فصل ۹: طولانی‌ترین شام دنیا ۱۰۷
- فصل ۱۰: موفقیت با کار گروهی ۱۱۵



فصل ۱ وقت بازی است!

زاک نلسون، در اتاق نشیمن خانه‌شان در سیاره‌ی نبولن ایستاده بود. او به دوستش دریک تیلور خیره شده بود. پدر و مادر زاک، خانم شلی و آقای اوتو نلسون، روی کاناپه نشسته بودند. کاناپه‌ی درخشان در هوا شناور بود و از نوعی میدان انرژی ساخته شده بود. خواهرهای دوقلوی زاک، شارلوت و کتی هم کنار کاناپه روی زمین نشسته بودند.





پدر و مادر زاک هم در تیم سوم بودند.

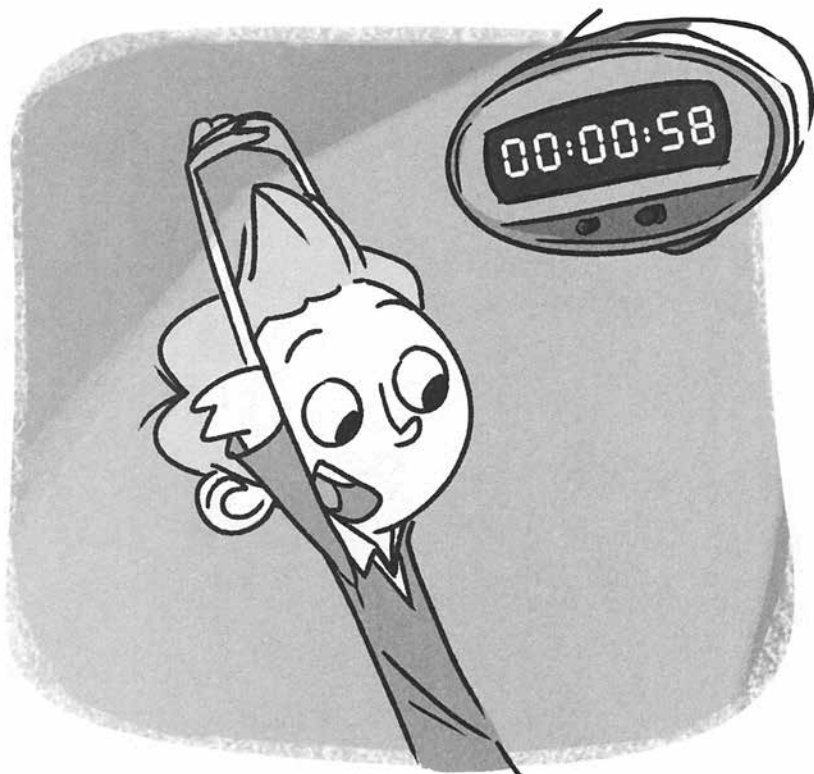
دخترها با هم فریاد زدند: «سه...»

– ... دو...

– ... یک!

آی‌را، خدمتکار رباتیک خانواده‌ی نلسون، یک زمان‌سنج هولوگرامی را بالای سر آن‌ها ظاهر کرد. زمان‌سنج شروع به شمردن ثانیه‌ها کرد.

آن شب، شب بازی خانوادگی در خانواده‌ی نلسون بود. آن‌ها هرچند وقت یک بار دور هم جمع می‌شدند و یک مسابقه‌ی خانوادگی ترتیب می‌دادند. آن شب هم قرار بود با هم مسابقه‌ی حدس واژه با پانتومیم فضایی بدهند. سه تیم در این مسابقه شرکت داشتند: زاک و دریک در یک تیم بودند، شارلوت و کتی در تیم دوم و



بعد، زاک دست‌هایش را بالا برد و انگار که تیر خورده باشد، خودش را روی زمین انداخت. دریک گفت: «آدمکشی؟ مرگ؟» زاک با انگشت به نوک بینی‌اش زد. این حرکت معنایش این بود که دریک دارد به کلمه‌ی درست نزدیک می‌شود.

زاک شروع به اجرای پانتومیم کرد. او باید با حرکاتش کلمه‌ای را که برایش تعیین کرده بودند به دریک می‌فهماند. زاک زبانش را آویزان کرد، دست‌هایش را دوطرف بدنش آویزان نگه داشت

و انگار که جان

نداشته باشد،

بی‌حرکت ماند.

دریک گفت:

«آباژور؟ چراغ‌خواب؟»

زاک سرش را به نشانه‌ی

اینکه حدس‌های دریک

درست نیست، تکان

داد.



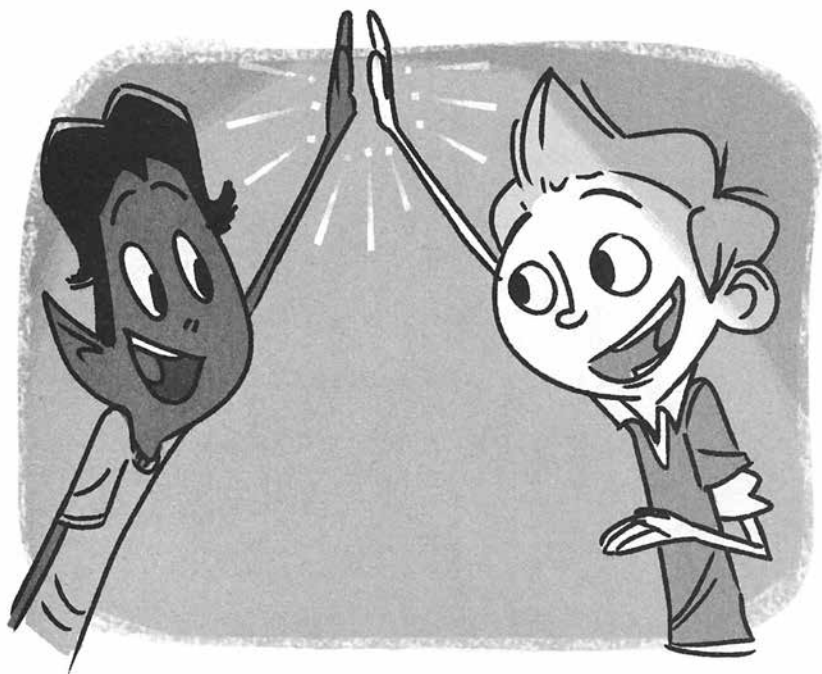
زاک دستش را به بینی‌اش زد. دریک داشت
به کلمه نزدیک‌تر می‌شد.

زاک بلند شد و دوباره با بیل خیالی شروع به
کندن زمین کرد.

دریک لحظه‌ای فکر کرد و گفت: «گورکن!»

زاک فریاد زد: «درست است! بزن قدش!»

دریک کف دستش را به دست زاک کوبید.



زاک وانمود کرد که یک بیل دستش است و
دارد زمین را می‌کند.

دریک گفت: «کارگر؟ کشاورز؟»

زاک دوباره سرش را تکان داد. حدس‌های
دریک درست نبودند. او بیل خیالی را کنار
انداخت و در حالی که زبانش از دهان آویزان
مانده بود خودش را روی زمین انداخت.

دریک گفت: «مرده؟ قبر؟»



دخترها از جایشان بلند شدند. خواهرهای دوقلوی زاک درست شبیه همدیگر بودند. هر دوی آنها موهای سرخ آتشین داشتند. شارلوت همیشه موهایش را دم اسبی می‌بست و یک دستمال گردن هم داشت. کتی موهایش را دم موشی درست می‌کرد. اکثر مردم فقط از روی این نشانه‌ها آن دو را از همدیگر تشخیص می‌دادند.

او می‌دانست که این نشانه‌ی پیروزی و خوشحالی اهالی زمین است.

دریک به زمان‌سنج هولوگرامی نگاه کرد و گفت: «یک دقیقه و سی ثانیه طول کشید تا جواب درست را پیدا کردم. سرعتمان خوب بود.»

زاک گفت: «خب، دخترها، نوبت تیم شماست.» او روی کاناپه که از انرژی ساخته شده بود نشست. حس نشستن روی این کاناپه‌ها مثل نشستن روی تکه ابری در آسمان بود.





زاک از همان جایی که نشسته بود فریاد زد:
 «دها؟ دها دیگر چیست؟ دها که اصلاً کلمه
 نیست!»
 دخترها گفتند:
 - معلوم است که توی باغ نیستی. دها...
 - ... اسم گروه موسیقی مورد علاقه‌ی ماست
 ... و
 - ... مخفف دوقلوهای آوازخوان است!

زاک فریاد زد: «سه، دو، یک!»
 شارلوت دست چپش را دراز کرد و وانمود
 کرد دارد با دست راستش به سیم‌های یک
 گیتار تخیلی می‌زند.
 کتی فریاد زد: «دُها!»
 شارلوت گفت: «درست است!» او نگاهی و
 به زمان‌سنج انداخت و هورا کشید.
 شارلوت گفت: «فقط پنج ثانیه! رکورد زدیم!»